

مصون نگاه می‌دارد، تن خردمند این جهانی و جانش آن جهانی است، این خلعت ایزدی که رهنما و دست‌گیر انسان در هر دو سراسر باعث شادمانی می‌شود و انسان را از بلا می‌رهاند، مایه‌ی کامیابی و خوشبختی و زداینده‌ی همه‌ی صفات نکوهیده می‌باشد، سر بی‌خرد چون تن بی‌روان است.

دعوت به دادگری و دادگستری، ستایش راستی و شایستگی و نکوهش بی‌دادی و کاستی و کژی نیز در شاهنامه در راستای همان بزرگ‌ترین هدف فردوسی یعنی: آفرینش جامعه‌ی ایده‌آل صورت می‌گیرد. بنابر این فرمان شهریاری مطاع است که دادگر باشد:

جهان‌دار اگر دادگر باشدی

ز فرمان او کی گذر باشدی
که هر کس که در شاهی او داد داد

شود در دو گیتی ز گفتار شاد
همان شاه بیدادگر در جهان

نکوهیده باشد به نزد مهان
به گیتی بماند از و نام بد

همان پیش یزدان سرانجام بد
نگر تا که دل را نداری تباہ

ز اندیشه و داد فریاد خواه
نگر تا نیازی به بی‌داد دست

نگردانی ایوان آباد پست
که نپسندد از ما بدی دادگر

سپنج است گیتی و بر ما گذر...
در شاهنامه‌ی فردوسی بیش از ۲۰۰ بیت در ستایش داد، دهش،

دادگری و دادگستری آمده.

سختن پایانی

بوستان سعدی با داشتن حدود چهار هزار بیت کتاب اخلاقی محسوب می‌شود، شاهنامه نیز با داشتن بیش از هزار بیت درباره‌ی ستایش یزدان و موضوعاتی حول و حوش خدانشناسی، حدود سیصد بیت درباره‌ی خردگرایی و حدود دویست بیت درباره‌ی دادگستری و ابیات فراوان درباره‌ی موضوعات مختلفی که فهرست‌وار به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم، کتابی حماسی اخلاقی به حساب می‌آید. همه‌ی آن‌چه در این نوشتار آمد، بیان‌کننده‌ی این مطلب است که فردوسی علاوه بر اهداف خرد و کلانی که در پیرایش و سرایش شاهنامه دنبال می‌کرده، همانا در راستای بنای جامعه‌ی آرمانی‌ست که در آن انسان به کمال دست می‌یابد. ■

پی‌نوشت‌ها

۱- فصل‌نامه‌ی هستی، مقاله‌ی ویژگی شاهنامه، روبن لوی، ترجمه‌ی اسماعیل دولت‌شاهی، تابستان ۷۲، ص ۱۲۴. ۲- همان، ص ۱۲۳. ۳- جاذبه‌های فکری فردوسی، دکتر احمد رنجبر، امیرکبیر، چاپ اول، ۶۳، ص ۳۷. ۴- فصل‌نامه‌ی هستی، اسفند ۷۱، ص ۸۱.

منابع

۱- آفرین فردوسی، دکتر محمدجعفر محجوب. ۲- فردوسی و شاهنامه، استاد محیط طباطبائی. ۳- زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن.



شاهنامه

و هویت ایرانی

پروفیسور اولریش مارزولف

□ افزون بر چین و مصر، ایران نیز دارای یکی از قدیمی‌ترین فرهنگ‌ها و تمدن‌های جهان است. اگرچه بیش از ۲۵۰۰ سال از فرمانروایی کوروش دوم، فرمانروای هخامنشی (۵۵۹-۵۲۹ پیش از میلاد) که امپراطوری ایران را بنیاد نهاد، می‌گذرد. ولی با این همه، ایران امروز، هنوز هم شایستگی‌های خود را به‌عنوان یک کشور و یک فرهنگ حفظ کرده است. مسلمانه در طول تاریخ شگفت‌انگیز این کشور، دگرگونی‌های زبانی، یکپارچگی و فروپاشی‌های سرزمینی و گرایش‌های مذهبی بسیاری پدید آمده؛ و علی‌رغم صعود و افول سلسله‌های بسیار و رفت و آمد مهاجران و مهاجمان، فرهنگ ایرانی آگاهانه تلاوم و تفوق خود را هم‌چنان حفظ کرده است.

از دیدگاه غرب-ممکن است تاکید بر تلاوم تاریخی و فرهنگی نوعی ادعای گزاف جلوه نماید و استدلال ایرانیان در این باره پذیرفته نشود. ولی واقعیت این است که زبان فارسی در طول هزار سال، حیات و هویت خود را هم‌چنان حفظ کرده و توانسته به‌عنوان یکی از عناصر مقوم هویت ملی ایرانیان به تلاوم تاریخی، زبانی و جغرافیایی ایرانیان کمک کند.

از دیدگاه ایرانیان، حتا یونان که سرچشمه و گهواره‌ی تمدن غرب و در دوران باستان دشمن ایران بوده، پس از یک دوره‌ی کوتاه حاکمیت یونانی در ایران، جایگاه منطقه‌یی و مسلط خود را به‌وسیله‌ی امپراطوری ساسانی از دست داد و به سطح دولت‌های ناتوان تنزل کرد. به‌علاوه اسکندر مقنونی، امپراطور مقنونی که با فتح ایران و جهان فرهنگی و مذهبی ایرانیان را چریح‌دار کرد، در دوران اسلامی به‌عنوان یک ایرانی شناخته شد و در زمره‌ی آخرین فرمانروایان هخامنشی قرار گرفت. این فاتح یونانی در نزد ایرانیان به برادر دو قلو‌ی پادشاه ایران (داریوش)، تبدیل می‌شود و تا مقام یک فرمانروای مشروع بالا می‌رود.

از این منظر، هم تقدم، قدمت و هم شکوه و عظمت تمدن ایرانی از اهمیت تاریخی و فرهنگی همتهای باستانی و جدید خود فرو می‌کاهد و نشان می‌دهد که فرهنگ ایرانی آکنده از توانایی‌هایی در اندیشه‌ها، ارزش‌ها و آرمان‌های بلند انسانی‌ست. گذشته از این، فرهنگ ایرانی با داشتن یک عمق و پیشینه‌ی تاریخی قابل مقایسه با سایر فرهنگ‌ها، در بین آن‌ها می‌درخشد.

اینکه در ابتدای قرن بیست و یکم، ایران به‌عنوان یکی از ملت‌های بزرگ جهان با تکیه بر اندیشه‌های بلند فردوسی، مولوی، سعدی، نظامی، حافظ و خیام احساس غرور می‌کند. هم‌زمان با آن، مصر با آثار تاریخی و چین با تمدن کهنسال خود در ارائه‌ی پیامی تازه به جهانیان و ادعاهای بزرگ فرمانطقه‌یی در انزوای باشکوهشان درنگ می‌کنند. افزون بر این، در مقایسه با سایر فرهنگ‌های کهن دیگر، ایران دارای یک حماسه‌ی ملی

زنده است که تاریخ آن را از عصر اساطیرهای رازآلود تا دوران اسلامی و تا به امروز درمی نوردد. این حماسه همواره جاری است. وجود چنین حماسه‌ی ملی، به ایرانیان مقدار زیادی شناخت هویت ملی و خودی می دهد. این هویت ایرانی را در برابر دیگران و یا جدای از آن‌ها قرار می دهد. بهر روی، هر نوع نگرشی که به حماسه هسته یک احساس وحدت ایجاد می کند که ورای همه‌ی تغییرات و تحولات تاریخی ایران و فوق همه‌ی پیروزی‌ها و شکست‌های ایرانیان است. گرچه این حماسه تحت تاثیر اسکندر، اعراب و مغولان قرار گرفت. ولی، هم چنان به حضور و هویت خود ادامه داد و حتا در تازه‌ترین رخداد که سقوط رژیم سلطنتی و تاسیس حکومت اسلامی در ایران است حماسه وجود دارد و یک پیوستگی تاریخی به ایرانیان می بخشد.

بخش‌های مفصلی من به منظور تحت تاثیر قرار دادن یا ارائه‌ی نظریات مجازانه‌امیز نیست بلکه هدف آن برجسته کردن یک چارچوب برای بحث اصلی من است. بحثی درباره‌ی حماسه‌ی ملی ایرانیان، شاهنامه‌ی حکیم ابوالقاسم فردوسی که در ارتباط با هویت ایرانی قرار می گیرد. در حالی که چندین راه ممکن برای پاسخ به این سوال وجود دارد. من در این جا قصد دارم به جایگاه شاهنامه، بین سنت از یک طرف و بهره‌برداری ایندولوژیک از آن از طرف دیگر اشاره کنم.

در این زمینه من بررسی خود را متمرکز می کنم بر روی پیوستگی تاثیر عوامل موثر. این عوامل در درجه‌ی اول مربوط می شوند به جریان سنت‌های حماسه‌ی و از طرف دیگر به نویسندگان آثار حماسی که به منابع شفاهی و مکتوب تکیه می کنند. به دلیل اهمیت این نوشته‌ها آن‌ها نه تنها روایت مکتوب را تحت تاثیر قرار می دهند بلکه در روایات ملی هم متبلور و متجلی می شوند. علاوه بر وجوه وابسته به عملکردها و مکانیسم سنت‌های حماسی، باید در نظر داشت که اکثریت روایات حماسه‌های بزرگ برخلاف زمینه‌های خلق آن‌ها، عاری از یک قصد خاص و معین نیستند. شاهنامه به غیر از جنبه‌های تاریخی، مواد و عناصر اساطیری و حماسی پرمایه و بلندی دارد. مسلک است که غرض فردوسی در سرایش شاهنامه، نقل اساطیر نبوده بلکه حکیم طوس درصدد آن بوده که تاریخ ایران را از روی روایات کهن و داستان‌های افواهی به‌منظم آورد. منظومه‌ی بزرگ فردوسی حماسه‌های بسیار درخشانی در خود جای داده است. حماسه‌هایی مانند داستان ایرج، داستان رستم و سهراب، داستان اسفندیار، روهین، تن، داستان سیلوش و...

واقفیت این است که هر کدام از این داستان‌ها خود یک حماسه‌ی بزرگ محسوب است. با توجه به وفور داستان‌های حماسی در شاهنامه، این اثر سترگ و بزرگ در ردیف مهم‌ترین آثار حماسی ایران و جهان قرار گرفته است. تک تک قهرمانان حماسه‌ی بزرگ فردوسی یعنی ایرج، سیلوش، رستم، کیخسرو، اسفندیار و سهراب نمونه‌ی انسان‌های قهرمان هستند در آن‌ها علاقه به آئین و کیش و افتخار و حشمت آنان را به حرکت درمی آورد.

واقفیت این است که شاهنامه و قهرمانان آن به این صورت که هست مخلوق فردوسی ست و دنیایی ست که ایرانیان در آن تلخ و شیرین، نیک و زشت زندگی را نمایندند. کیست که به دنیای شگرف و رازآلود شاهنامه وارد شود و با آن احساس هم‌دلی و هم‌نوایی نکند. توفیق فردوسی در خلق و ابتاع شاهنامه آن است که روح ایرانی را زنده نگاه دارد و با شاهنامه، جان و روان و زندگی او را گرم نگه دارد. حماسه‌ی سترگ فردوسی، آرزوها و آرمان‌های مردمان طرفدار صالح

دوستی و انسانیت را بیان می کند. به همین سبب است که پاره‌ی از پژوهشگران آن را حماسه‌ی «داده لقب داده‌اند و فردوسی در آخر هر داستان و به مناسبت شرایط، فرجام بدسگالی و کز رفتاری را نشان می دهد و به خواننده هشدار می دهد که باید دست از زشتی‌ها فروبشست و به دامن پاکی اخلاق و صفات پهلوانی درغلتید.

به خاطر اعتدال اخلاقی و جهت گیری عدالت‌خواهانه و دادگرایانه این کتاب که همواره مطلوب ایرانیان بوده است آنان دنیای شاهنامه را پشتوفته و پناهگاه خود دانسته‌اند. از این رو، برای آشنایی با هویت ملی ایرانیان و دنیای روانی آنان باید با پیام شاهنامه‌ی فردوسی و قهرمانان این حماسه‌ی بزرگ آشنا شد.

به طور کلی، وجود یک حماسه در روایات بدین معناست که هم پیدایش و تکوین حماسه و هم گسترش بیش تر آن در اثر شرایط خاصی صورت گرفته است. البته طبیعت و درجه‌ی که این شرایط شکل و محتوای حماسه را تحت تاثیر قرار می دهد، ممکن است متفاوت باشد و یا تغییر کند. این حماسه ممکن است در یک طیفه از یک انتظار معین از یک تصور ناخودآگاه تا یک تبلیغ هدفمند قرار گیرد.

گذشته از شرایط و عوامل تعیین کننده حماسه، باید این واقعیت را نیز به خاطر داشته باشیم که مانند هر زمینه مورد مطالعه، تمام کارها و تحقیقات مربوط به روایات حماسی، ریشه در موقعیت خاصی دارد که توسط شرایط سیاسی، تاریخی و فرهنگی شکل می گیرد. به همین خاطر، حماسه‌ی ملی ایران برخلاف زمینه‌های تجربه‌ی تاریخی معاصر، در پایان قرن بیستم هم دیده می شود. این حماسه با از بین رفتن حکومت شاهنشاهی و تاسیس جمهوری اسلامی از بین نرفته، بلکه براساس نظام آزرشی اسلام باز هم وجود دارد و به حیات خود ادامه می دهد. با این وجود باید گفت که تاثیر انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹ باعث ایجاد یک حماسه‌ی جدید از سوی بی نظیر در تاریخ ایران نگردید. شبیه همین وضع در تاریخ ایران به کرات دیده شده بود و حوادث و وقایع مهم تاریخی همواره در تاریخ ایران در طول ۲۰۰۰ سال، حماسه را در خود پروراندند است.

بررسی‌های تاریخی نشان می دهد که حوادث و تغییرات عمیق اجتماعی در خلق و ایجاد حماسه‌ی ملی ایرانی بی تاثیر نبوده بلکه در تشدید و بسط آن سخت موثر افتاده است. این تاثیر به خوبی در تبلیغات ایرانیان و مسائلی که آن‌ها را به تحقیقات جدید پیوند می دهد منعکس است. این چنین است که تکوین حماسه‌ی ملی ایران از سایر حماسه‌های ملی دیگر متفاوت است.

ناید از خاطر برد که بخش نخستین شاهنامه حاصل و بیخ هویت ایرانی را در اساطیر، یعنی در زرفای آگاهی جمعی اقوام ایرانی نشان می دهد. اهوزامزدا نخستین انسان و نخستین پادشاه جامعه انسانی را در ایران زمین که در میانه جهان جای دارد می آفریند. آن گاه پر و بال و شاخ و برگ انسان را از میانه جهان بر شرق و غرب می گستراند. سپس زمان جدایی فرا می رسد و جهان به سه کشور بخش می شود: در میانه‌ی آن ایران زمین و دو سوی آن غرب (یونان و روم) و شرق (توران و چین) جای می گیرند. از این زمان هویت ایرانی با پادشاهی ایرج در برابر هویت قومی شرق و غرب بنیاد نهاده می شود. سلم پادشاه غرب، مظهر خردمندی و درنگ و بردباری ست. تور، پادشاه توران زمین، مظهر شتاب و تعصب و دلیری ست و ایرج، نخستین پادشاه ایران زمین مظهر میانه روی ست یعنی جامع شتاب و درنگ است. هم هوشمند است و هم دلیر.

البته بیان این مسائل تنها از سوی فردوسی نبوده و مسبوق به سابقه

است. به طوری که سابقه‌ی پارویی از موضوعات ارائه شده در شاهنامه به زمان پارت‌ها، هخامنشیان و آریاها می‌رسد و از درون آن‌ها می‌توان به طور کلی نقش حماسه را در ایران پیش از اسلام روشن ساخت. آغاز روایات حماسی در ایران با ظهور زرتشت مصادف بوده است. از این لحاظ، حماسه‌ی ملی ایرانی آن‌چنان که در شاهنامه و سایر روایات حماسی دیده می‌شود با دین زرتشت هماهنگ است و شاید هم در بسیاری از مواقع حماسه‌ها به رنگ دین زرتشتی درآمده باشند. بنابراین، شاهنامه حماسه‌ی ست دارای دو جنبه‌ی ملی و دینی. ماخذهای حماسی ایران عبارتند از: اوستا، کتاب‌های پهلوی و نوشته‌های فارسی و عربی کهن. به هر روی، داستان‌های حماسی شاهنامه گرچه از نظر تاریخی قابل اعتماد نیستند ولی برای دوران خاصی از تاریخ ایران قالبی می‌سازد که به تاریخ نیازمند نیست. اساساً تضاد اندیشه‌ی ایران و توران، بنیاد حماسه‌ی ایران است و بی‌شک این دشمنی برای نمودار ساختن اندیشه‌ی نیکی و بدی در آیین زرتشت است. نتیجه آن که حماسه‌ی ایرانیان، حماسه‌ی تاریخ باستان است.

چنان‌که می‌دانید شاهنامه دارای یک متن مکتوب بسیار روشن و واضح می‌باشد و نویسنده‌ی آن با نام مولف شناخته می‌شود و بیش از هزار سال است که موجودیت و حرمتش محفوظ است.

خالق حماسه حکیم ابوالقاسم فردوسی در عصر حکمرانی اعراب در ایران زندگی می‌کرده است. او در حدود سال ۹۳۴ میلادی در طوس به دنیا آمد. خانواده‌ی فردوسی از دهقانان طوس بودند. او از نظر مالی وابسته به دستگاه حکومتی نبود و خانواده‌اش هم خیلی ثروتمند نبودند. او مطالعات و تحصیلات دامنه‌داری را در باب زبان و ادبیات فارسی به پایان رسانید. از همان آغاز تحصیل، او نوق و علاقه‌ی فراوانی به تاریخ باستانی نشان می‌داد. در پنجاه سالگی و بعد از طبع‌آزمایی در سرودن اشعار، به غور و مطالعه در منابع شعری در خصوص وقایع تاریخی ایران باستان یا خدای نامک روی آورد. خدای نامک به معنی کتاب شاهان بود که بعدها همان عنوان شاهنامه را یافت. با اطمینان نسبی می‌توان گفت که علاقه‌ی فردوسی به شعر و حماسه توسط برخی مقامات محلی به او تحمیل نشده بود، بلکه این علاقه از درون جان او ریشه می‌گرفته است. بررسی شاهنامه نشان می‌دهد که در ابتدای سربایش شاهنامه، فردوسی چارچوب کاملی از کار خود در دست داشته و منابع کامل کار خود را پیش از آن فراهم کرده بود. البته ترتیب وقایع تاریخی چندان برای او ضرورتی نداشته است.

گرچه او گاهی از سوی طرفداران محلی‌اش حمایت می‌شد ولی هرگز از پذیرش کارش توسط آن‌ها راضی نبود. با دعوت وزیر خیرخواه سلطان محمود از فردوسی، او یک نسخه‌ی کامل از کارش را در حدود سال ۱۰۱۰ میلادی آماده کرد و به منظور اهدا به سلطان محمود، با اقتدارترین سلطان عهد خود، به امید دریافت پاداش مالی مناسب راهی غزنه شد. برخلاف انتظارش، او هیچ پاداش و مزدی دریافت نکرد. زیرا وزیر خیراندیش در مصدر دیوان سلطان محمود باقی نمانده بود.

روایات افسانه‌یی می‌گویند که او بسیار رنجیده خاطر شد و مبلغ دریافتی را فوراً به‌دیگران بخشید و بسیار افسرده به خانه‌اش برگشت.

سلطان محمود بعدها گفت که ارزش والای اثر فردوسی را که به او تقدیم شده بود، دریافته است. یک داستان می‌گوید که هنگامی که کاروان هدیه‌ی سلطان محمود عازم دیبار با فردوسی بود هنگامی که به دروازه‌های شهر طوس رسید، جنازه‌ی فردوسی را از دروازه‌ی دیگر شهر به

طرف قبرستان شهر می‌بردند.

پس از مرگ فردوسی، شاهنامه به یک سند هویت ملی و یک اثر عظیم ملی تبدیل شد و اهمیت بسیاری در آگاهی از هویت ایرانی و تاریخ ایران باستان پیدا کرد. این روایت و داستان حماسی نه تنها شامل تاریخ بلکه شامل ارزش‌ها و آرمان‌های ملت ایران نیز می‌شود.

بنا به گفته‌ی دانشمند پژوهشگر آلمانی «برت هولند اشپولر»، شاهنامه به‌عنوان عامل وحدت بخش ایرانیان، به اشرافه مردم عادی، صنعتگران و روستاییان یکسان خدمت کرده و وسیله‌ی ست که تفاوت‌های اجتماعی را یکسان کرده و آینه‌ی ست برای ایرانیان تا خود را در آن ببینند و بشناسند و بشناسانند.

در آغاز، این حماسه به‌صورت دستخط حفظ شده بود و شامل ۴۸۰۰۰ تا ۵۲۰۰۰ بیت شعر می‌شد. قدیمی‌ترین نسخه‌ی مشهور شاهنامه، یعنی شاهنامه فلورانس در اواخر سال ۱۹۷۰ توسط ایران‌شناس شهیر ایتالیایی میکلو پیه مونتسه کشف شد. تاریخ این نسخه‌ی خطی سال ۱۲۱۷ مطابق با ۶۱۴ هجری‌سته یعنی حدود ۲۰۰ سال پس از مرگ فردوسی، هم‌چنین نسخه‌هایی از دست‌نوشته‌های شاهنامه تا قرن پانزدهم باقی مانده است. تنها بعدها بود که تعداد نسبتاً زیادی از دست‌نوشته‌های شاهنامه تهیه و نسخه‌هایی از آن پدید آمد که تصویر زیبایی نیز داشتند بویژه نسخه‌های بسیار نفیسی برای شاهزادگان تیموری نگارش یافت. نسخه‌ی که برای شاه‌طهماسب صفوی (۱۵۷۶-۱۵۲۴ میلادی) تهیه شده شامل ۲۵۸ تصویر بارزش بود.

در ابتدای قرن نوزدهم نخستین چاپ شاهنامه در هند انتشار یافت جایی که زبان فارسی، صدها سال در آن‌جا زبان دیوانی، اداری، شعر و شاعری بود. هم‌زمان با آن، چاپ‌های اولیه‌ی شاهنامه توسط شرق‌شناسان انگلیسی به‌شکل مناسبی عرضه شد و پس از آن نیز چاپ‌های دیگری از این اثر به بازار ارائه گردید.

اکنون، حدود ۳۰ چاپ سنگی از شاهنامه حکیم طوس در هند و ایران موجود است که بسیار شناخته شده است. این تعداد کتاب احتمالاً شاهنامه را به یکی از پُر تیراژترین کتاب‌های فارسی در جهان تبدیل کرده است. غرب‌چندین چاپ انتقادی از سوی شرق‌شناسان برجسته منتشر شده است. آخرین و جدیدترین چاپ انتقادی به‌وسیله‌ی شرق‌شناسان روس در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۱ به همت پروفسور محمد نوری عثمانوف تصحیح و منتشر شد.

در همان حال، یک چاپ جدید انتقادی تنها متن شاهنامه را مورد توجه قرار داده و براساس قدیمی‌ترین نسخه‌های خطی، متن منقح و درستی را فراهم آورده است.

ناگفته نباید گذاشت که تکوین شاهنامه در محیطی به‌وجود آمد که در آن فشارهای مختلفی وجود داشت و این فشارها در طول زمان ادامه یافت. بدین‌سان، از یک طرف تأثیرات متفاوت و وابستگی درونی بین آثار مکتوب و روایات شفاهی وجود دارد و از طرف دیگر بین عمل خلاقانه‌ی شاعر و تجلیلی که پس از خلق اثر از او شده یک نوع توافق و هم‌سازی وجود دارد.

فردوسی، شاهکار خود را در اواخر قرن چهارم هجری و در دوره‌ی که مردم ایران تجربه‌ی استیلای اعراب را پشت‌سر می‌گذاشته تالیف کرده است. در آن روزگار، در ایران، زبان عربی به‌عنوان زبان اداری و فرهنگی اندک‌اندک عقب نشست و فارسی جای آن را گرفت. در ارتباط با مساله‌ی زبانی و کاربرد واژگان فارسی در شاهنامه، فردوسی ثابت می‌کند که یک

انستری ماهنامه‌های زینستان
تهاد با پرشده‌ی سبب‌ی

تن استادی ملی

شاهنامه فردوسی

انندی غیرترین نه‌ای ملی بود و جهان

پیش

سستم ملیت و نوزدی شازف

شهرن ۱۳۷۱

وطن پرست و قلمی ست و عمر خود را وقف احیاء فرهنگ تمدن و حماسه‌های ملی مردم کشورش کرده است. حماسه‌ی او نشانه‌ی بارزی از تلاش او در به‌کارگیری واژگان فارسی به‌جای لغات عربی است. چنین است که تحول زبان از زبان عربی به فارسی با یک خودمختاری ملی در حال تلوم و استمرار همراه بوده است. این خودمختاری خود را در تنادای از سلسله‌هایی که مستقل از خلفای عباسی بودند مشخص می‌کند. این گونه تحولات به‌نوبه‌ی خود با یک رنسانس فرهنگی و علاقه‌ی دوباره به تاریخ ایران باستان همراه شد.

مطالعات تاریخ‌نویسی گواهی می‌دهد که تاریخ ایران اواخر دوره‌ی ساسانی احتمالاً در نیمه‌ی دوم قرن ششم بعد از میلاد در کتاب خدای نامک آمده است. اگرچه این اثر در زمان فردوسی به‌راحتی در دسترس نبود، ولی تمدنای از ترجمه‌ها و آثار تقلیدی متاثر از آن موجود بود. این آثار تقلیدی شامل نظم و نثر بود که پاره‌ی از آن‌ها بعدها شاهنامه نام گرفت. ظاهراً فردوسی پاره‌ی از این آثار را می‌شناخته و حتا حدود ۱۰۰۰ بیت از آن را توسط دقیقی (متوفی حدود ۹۸۱-۹۷۶) سروده شده بود، در حماسه‌ی خود آورده است.

خدای نامه تلفظ فارسی دری از خوی تالی نامک پهلوی ست. این کتاب سرگذشت شاهان باستانی ایران است. بدان گونه که در ذهن و ضمیر دیران و موبدان اواخر عهد ساسانی به‌جای مانده است. خدای نامه بیانگر سرگذشت دوره‌ی از تاریخ ایران است که به فراموشی سپرده شده بود. در توضیح آن باید بگویم در سلطنت هخامنشیان تا پایان دوره‌ی ساسانیان خط و زبان دگرگونی پیدا کرد. تغییر متوالی خط میخی به یونانی، از یونانی به آرامی و سریانی و اقتباس خط پهلوی از آرامی و سریانی به تدریج حلقه‌ی

ارتباط فرهنگی بین اجزای متوالی تاریخ ایران را برید و ذهن را از توجه به گذشته‌ی حوادث این مرز و بوم بازداشت. پس آن چه باعث قطع رشته‌ی ارتباط فرهنگی و تاریخی بین دوران قبل از اسلام در تاریخ ایران می‌شود: تغییر مکرر و متوالی خط، زبان و فرهنگ کشور بوده که در عمل رابطه با گذشته را قطع کرده بود. این چنین بود که خدای نامه یا خدای نامه یا شاهنامه سرگذشت پادشاهان قدیم ایران بر اساسی که در آثار دینی زرتشتی مورد قبول موبدان و هیریدان بوده، تنوین شد. پس از منتهی خدای نامه توسط ابن مقفع به عربی به‌نام سیرالملوک یا گارنامه‌ی پادشاهان تبدیل شد. کتاب سیرالملوک تا سده‌ی سوم هجری مورد استفاده‌ی کسانی بود که می‌خواستند درباره‌ی تاریخ گذشته‌ی ایران اطلاعاتی کسب کنند. پس از آن، محمد بن جریر طبری تلاش کرد بین تاریخ ایران قبل و بعد از اسلام ارتباط برقرار سازد و در آن کوشید تا حوادث و اشخاص را به ترتیب زمان معرفی نماید. طبری تاریخ ایران را از روی سیرالملوک به تاریخ پیامبران و شاهان خود برد و با تاریخ اقوام دیگر درآمیخت. گرچه آن چه مربوط به ایران و پادشاهان باستانی آن بود در بین سایر مطالب پراکنده شد. برای جبران این نقیصه ابومنصور اسحاق بن عبدالله فرخ طوسی که در دوره‌ی ساسانیان سپهسالار خراسان بود ابومنصور بن محمد معیری را مامور کرد تا از روی نسخه‌ی سیرالملوک و تطبیق مطالب آن با آموزه‌های پهلوی که در نزد موبدان و هیریدان خراسان و سیستان بود، خدای نامه را به‌صورت شاهنامه به فارسی دری درآورد. در واقع، در محرم سال ۲۳۶ هجری شاهنامه‌ی شکل گرفت که در آن تنها حوادث تاریخ ایران قبل از اسلام عرضه می‌شد.

شاهنامه‌ی ابوموید بلخی نشان می‌دهد که تالیف آن پیش از شاهنامه ابومنصوری بوده و شاهنامه‌ی ابومنصوری دربردارنده‌ی داستان‌ها و روایت باستانی ایران پیش از اسلام بوده است و احوال هر یک از پادشاهان و پهلوانان بیان شده است. البته پیش از شاهنامه ابوموید بلخی، شاهنامه ابوعلی بلخی نیز بوده است.

بعلاوه فردوسی از منابع دیگر تاریخی هم استفاده کرده و احتمالاً با بخش‌هایی از آثار مکتوب تاریخ ایران قدیم و قصه‌های عامیانه و ادبیات فولکلوریک مردم آشنایی داشته است. البته حماسه‌ی ملی ایران که در زبان مردم بوده، در زمان فردوسی، بر روی هم واضح و روشن نبوده است.

یک نمونه از روایت حماسی که به قبل از زمان فردوسی برمی‌گردد مربوط به یک نمایش شفاهی ست. گرچه این روایت از زبان یک گوینده‌ی حرفه‌ی هم نیست. ابن هشام نویسنده‌ی شرح حال حضرت محمد (ص) که در ابتدای قرن نهم درگذشته نقل می‌کند که یک‌بار پیامبر با یکی از مخالفانش درگیر نشده است. یک تاجر ثروتمند که با ایران روابط تجاری داشته داستان‌هایی از رستم و اسفندیار و ایران شاهان در برابر داستان‌های قرآن نقل می‌کند و آن‌گاه از شنوندگان خود می‌پرسد که آیا داستان‌های من بهتر و جالبتر از داستان‌های قرآن نیست و آیا من داستان گوی بهتری از پیامبر نیستم؟

از طرف دیگر، روایات شفاهی ممکن است دلالت کند بر روایات آموخته شده و یا حرفه‌ی. چندین مساله در این باره به‌وسیله‌ی محققان تاریخ روایات شفاهی مخصوصاً توسط اولگا دیویدسون Olga Davidson انجام شده است.

به‌منظور بررسی دقیق‌تر علل پیدایش متون، دیویدسون آن قسمت‌هایی از شاهنامه را که نویسندگان وضعیت جایگاه و اقتدار یک دهقان را که عضو گروه اشراف زمین‌دار است توصیف کرده و خانواده‌ی

فردوسی را که جزء دهقانان وابسته به این گروه بوده، یک موبد بزرگ روحانی معرفی می‌کند.

تحقیقات پیشین نشان می‌دهد که در پارسی مولفه تنها نام کتاب‌ها به‌عنوان منابع روایات مکتوب آمده است. دیویدسون این منابع را یک روایت شفاهی تفسیر می‌کند، روایتی که نخبگان فکری و طبقات اجتماعی ممتاز آن را حمایت و اجرا می‌کردند.

براساس دریافت دیویدسون، دهقانان و موبدان در زمان فردوسی نگهدارنده‌ی اسناد شفاهی بودند. دیویدسون هم‌چنین تعدادی از استدلال‌های خود را درباره‌ی نفوذ روایات شفاهی در شاهنامه ذکر می‌کند. به‌طور کلی باید ذکر کرد که نسخه‌های خطی شاهنامه در تمدن ایلات و هم‌چنین در معانی واقعی کلمات و محل دقیق آن‌ها تفاوت دارند. این تناقض و اختلاف توسط تحقیقات انتقادی و نقد ادبی و جامعه‌شناسی ادبیات مورد توجه قرار گرفته است. از این‌رو، دیویدسون قصد دنبال کردن مباحث مربوط به تحقیقات شعر شفاهی هم‌زمان را دارد و گوناگونی و تضاد نسخه‌های مختلف شاهنامه را نتیجه‌ی ضروری این فرضیه می‌داند که شاهنامه فقط در یک جریان مستمر شکل گرفته است. اگر چنین فرضیه‌ی را مفروض بگیریم، قرائت فردوسی از سنت حماسی پیش از اسلام ایران بسیار غنی و باعظمت است. این چنین تلقی باعث می‌شود تمام قرائت‌های دیگر از سنت حماسی پیش از اسلام را کنار بگذاریم.

اینکه روشن گردیده که مقلدان شاهنامه فردوسی تنها توانسته‌اند قسمت‌هایی را تقلید کنند که فردوسی خود از آن قسمت‌ها را عمداً کنار گذاشته و یا خواسته است که به آن‌ها نپردازد. از طرف دیگر، خوب می‌دانیم که در دوره‌ی قبل از اسلام، حفظ کردن اشعار بسیار رواج داشته است. پس، این که نقالان اشعار شاهنامه را حفظ می‌کردند و آن را برای دیگران می‌خواندند در واقع، به سنت رایج در عصر خود اهمیت داده و آن را استمرار می‌دادند. به بیان دیگر، اجرای حرفه‌ی شاهنامه یا نقالی به‌عنوان وارث روایات شفاهی قدیمی تلقی می‌شده و سنت نقالی همان سنت شعرخوانی قدیمی بوده است.

امروزه شاهنامه‌خوانی نقالان پس از هزاران سال چونان روزگاران عصر غزنوی، صفویه، افشاریه و قاجاریه رونق دارد و در سال‌های اخیر و در سایه‌ی حکومت اسلامی نیز توسط نقالان بسیاری در قهوه‌خانه‌های سنتی دوباره در حال احیاشدن است. حضور و قدمت نقالان بیانگر آن است که شاهنامه‌ی فردوسی تنها یک متن مکتوب نیست بلکه این اثر، اثری شفاهی نیز هست. افزون بر نقالان، پرده‌های نمایشی، همه حماسه‌های ملی را می‌نمایاند و داستان تراژدی کربلا که رخدادی دینی و آیینی هم‌تراز و حتا بالاتر از حماسه‌های ملی از سوی نقالان بیان می‌شود است. این‌جاست که قهرمانان حماسه و شخصیت‌های دینی به یک‌دیگر نزدیک می‌شوند.

ارتباط بین داستان‌های مکتوب و روایت‌های شفاهی شاهنامه از جزوه‌های کوچک و یا طومارهای بلندی که نقالان شاهنامه در دست می‌گیرند پیچیده‌تر می‌شود؛ چه این طومارها و جزوات شامل متن دقیق ایلات شاهنامه نیست، بلکه تنها سرفصل‌ها و توضیح‌هایی‌ست که باید نقل آن را از حفظ داشته باشد.

شیوه‌ی تدوین این طومارها چنین است که نقل و قصه‌پردازی که استاد دیده بود و فن نقل را موافق ضوابط این فن آموخته بود، بعد از آن که سال‌ها نقالی می‌کرد و خود به مقام استادی می‌رسید و شهره‌ی شهر می‌شد، مجاز بود طومار بزند. یعنی داستان بسازد و بنویسد و این کار

نشانه‌ی تسلط و قدرت چنین نقالی بود.

نقالان در قصه‌پردازی استمداد و نبوغ فراوان داشتند و داستان‌های حماسی را دوباره‌سازی و تازه‌سازی می‌کردند. منتهی به این کیفیت که برای شیرین‌تر ساختن داستان صحنه‌های تازه بر اصل داستان - که در همه حال باید محفوظ بماند - می‌افزودند و به حکایت اصلی شاخ و برگ تازه می‌دادند.

نثر این طومارها شیوه‌ی خطایی خاصی دارد که اگر کسی با طرز بیان نقالان و ویژگی‌های نقل آشنا نباشد، شاید به‌نظر غریب آید. علت این که این‌گونه داستان‌ها را طومار می‌گفته‌اند این بوده که اوراق آن را به‌دنبال هم می‌چسبانند و لوله می‌کردند تا حمل و نقل آن و هم‌چنین نظر کردن به آن - در ضمن راه رفتن و قدم زدن - آسان‌تر باشد چه عادت بر این جاری بوده و هست که نقال راه برود، قدم بزند و سخن بگوید.

همه‌ی نقالان داستان «رستم و سهراب»، «رستم و اسفندیار»، «هفت‌خوان رستم» و «رستم و افراسیاب» را نقل می‌کنند و طومار می‌زنند. آن‌ها هر کدام از روی طومار خود سخن می‌گویند و بنا به سلیقه و قدرت تخیل خود چاشنی‌هایی به آن می‌زنند که دو تایی آن یکسکن نیست.

درست است که همه یک داستان را روایت کرده یا می‌کنند اما همان اختلاف چشم‌گیر و شامه‌نوازی که در رنگ و بوی گل و گیاه این مرز و بوم هست در روایات متعدد یک قصه و داستان شاهنامه هم دیده می‌شود. یکی از مشهورترین طومارها، طومار مرشد حسین کاشانی‌ست که مشهورترین داستان‌های او «سیاوش»، «رستم و سهراب» و «بیزن و منیزه» است.

هم‌چنین، نقالان از پرده‌های نمایشی نیز در بیان تصویری داستان‌ها و در انتقال مضامین و محتوای شاهنامه استفاده می‌کنند. این نقاشی‌ها در توضیح و تشریح شاهنامه، کاربرد بسیار مفیدی دارند. این نقاشی‌ها، هم‌چنین در زمینه‌ی داستان‌های مذهبی در بین شیعیان نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند به‌خصوص داستان شهیدای کربلا؛ در این زمینه جلوه‌ی بارز دارد.

چنان‌که می‌دانید در قرن بیستم، وسنله‌ی چندینی به ابزارهای انتقال مفاهیم و داستان‌های شاهنامه اضافه گردید. این ابزار، نوارهای ویدیویی درباره‌ی نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ی و شاهنامه‌خوانی نقالان است که در آرشیو تلویزیون ایران موجود است. این منابع قبل از انقلاب توسط سینما و القاسم انجوی شیرازی جمع‌آوری شده که مجموعه‌ی کاملی از نوارهای نقالی نقالان مشهور شاهنامه نیز هست. بسیاری از این نوارها در برنامه‌ی هفتگی «فرهنگ مردم» از تلویزیون پخش شد و بنابراین، باید توانسته باشد به افشار و طبقات مختلف اجتماعی که فرصت دسترسی به اجرای زنده شاهنامه را نداشته‌اند پیام‌ها و داستان‌های شاهنامه را انتقال دهد.

همان‌گونه که پیش از این گفتیم، روایت‌های حماسی شفاهی مردمی قبل از فردوسی نیز وجود داشته است. بنابراین، شگفت‌آور نیست که بگوییم به موازات ارائه‌ی شکل‌های مکتوب این حماسه داستان‌های شفاهی نیز احامه داشته است. با توجه به ناممکن بودن دسترسی به منابع اولیه تصور دقیقی از تاثیر شاهنامه در بین مردم میسر نیست زیرا نقالان همواره شاهنامه را به تصویر می‌کشیدند و مضامین آن را برای مردم توضیح می‌دادند، پس، با توجه به حضور مستمر نقالان در طول تاریخ می‌توان گفت که این گروه کارکرد اجتماعی مثبتی داشته و توانسته به نیاز

فر آن جا که جامعه‌ی ایران همواره جامعه‌ی مذهبی بوده، پس به‌طور طبیعی باید بین قهرمانان حماسی و قهرمانان دینی آن یک نوع همانندی و ارتباط وجود داشته باشد. در جهت ایجاد این پیوند و همانندی، نقالان بین حضرت علی و رستم ارتباط‌هایی برقرار کرده‌اند.

دانشمند فارسی زبان، سرور سرودی با تاکید بر معرفی شخصیت‌های رستم و حضرت علی یک بحث دقیق درباره‌ی اختلاف تصاویر و نوشته‌های مکتوب و نوشته‌های روایی را نشان داده است. روایات گوناگون به ما درباره‌ی رستم، قهرمان سیستان که فردی قدرتمند است؛ اطلاعات ارزشمندی ارائه می‌دهد. او قهرمان منحصر به فرد شاهنامه است. وی همواره جوانی‌های خود را به‌طور انحصاری در خدمت پادشاهان می‌گذارد. او با بخشش است و هرگاه که ایران و ایرانیان با مهاجمان بزرگ مواجه‌اند حضور دارد. او مغلوب‌کننده‌ی اژدها و نابودکننده‌ی فیل وحشی است. او دیو سپید را می‌کشد، همو با قهرمانان بسیار دیگری می‌جنگد و خود نیز با حیلہ کشته می‌شود.

از سوی دیگر، حضرت علی امام اول شیعیان، فاتح خیبر، اولین مسلمان، دارنده‌ی شمشیر ذوالفقار، قهرمان در همه‌ی عرصه‌های علم، اندیشه، اخلاقی، قدرت، تقوی و دارنده‌ی مقام ولایت است. نقال باید برای جنب مردم و پاسخگوئی به نیازهای روانی، مذهبی و ملی آن‌ها، حضرت علی و رستم را همانند سازد و آن‌ها را به گونه‌ی بهم نزدیک سازد. در شاهنامه فردوسی، رستم تا دوره‌ی اسلامی زنده نیست. آن قهرمانی که به‌وسیله‌ی سعدبن وقاص با اعتقاد آیین زرتشت کشته می‌شود شخص دیگری (رستم فرخزاد) است و رستم تاریخی و معروف شاهنامه نیست. برخلاف شاهنامه‌ی فردوسی که در آن رستم به مکر برافروزش شهادت کشته می‌شود، رستم دستان در داستان‌های عامیانه مردم زنده می‌ماند. به‌طوری که می‌تواند با حضرت علی (ع) ملاقات کند. هنگامی که دو قهرمان اسلام و ایران با هم ملاقات می‌کنند، دو دنیای متضاد را نمایندگی می‌کنند. رستم نماینده‌ی ملت ایران و آیین زرتشتی هویت و تاریخ ایران و حضرت علی (ع)، شخصیت اصلی شیعه و نماینده‌ی اسلام و مسلمانان هستند. این تلقی، این معنی را می‌دهد که این دو قهرمان، دو جنبه‌ی هویت ایرانی را تشکیل می‌دهند. این مطلب آشکار می‌گردد که قهرمانان در معارضه با یکدیگر هیچ کلام پیروز نمی‌شوند و هر دو عناصر اسلامی و ملی زنده می‌مانند و هر دو هم توانمند و جاوید عناصر اصلی هویت ایرانی را تشکیل می‌دهند.

براساس این نظر، سنت مردمی، رستم را به دین اسلام درمی‌آورد و حضرت علی الگوی اعمال رستم و طرفداران او می‌شود و قهرمان ایرانی، مسلمان می‌گردد و قهرمان اسلامی ایرانی می‌شود. بدین سان، با تکیه بر شاهنامه‌ی فردوسی و علی‌رغم تعارض و ناهمگونی روایات شفاهی شاهنامه، عناصر تشکیل‌دهنده‌ی هویت ملی و مذهبی نشان داده می‌شود.

حاصل سخن آن که شاهنامه همواره در طول تاریخ مورد اقبال ایرانیان بوده و آن‌ها در آن به مثابه تاریخ حماسی، سرچشمه‌ی جوشان خلاقیت و منبع و سرچشمه‌ی عواطفه آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها و قهرمانان خود می‌نگریسته‌اند. و از طریق نقالان و نقاشی‌های قهوه‌خانه‌ی و پرده‌های نمایشی توانسته‌اند به رویاها و نیازهای خود پاسخ دهند. در دوران پهلوی، رژیم شاه می‌کوشید با تکیه بر شاهنامه، میراث ایران باستان را احیا کند و از طریق پادشاهان شاهنامه، نسب‌نامه‌ی

تاریخی برای سلطنت پیدا کند و آن را با خون و نژاد ایرانی هم‌سرشت معرفی نماید و بدین گونه مشروعیت حکومت پهلوی را تضمین کند. این تلاش‌ها در متن کتاب‌های درسی و در برنامه‌های هنری رژیم جلوه‌ی بارز داشت. به‌خاطر آن که در زمان پهلوی شاهنامه‌شناسی و تجلیل از فردوسی و استفاده از فردوسی برای تحکیم پایه‌های رژیم پهلوی به حد افراط رسیده بود، در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، حماسه‌ی ملی ایران به‌عنوان یکی از عناصر هویت ملی ایران نادیده گرفته شد و در تمامی زمینه‌های زندگی اجتماعی، ارزش‌های اسلامی جایگزین هر گونه نماد ملی و میهنی شد. خصوصاً آن که نظام آموزشی اصلاح شد و ارزش‌های ملی و مدرنی که برخلاف ارزش‌های اسلامی ایران رواج یافته بود، از میان رفت و رهنمودهای عقیدتی جدید در کتاب‌های درسی جایگزین آموزه‌های پیشین شد. از جمله آن که حکایات مندرج در شاهنامه جای خود را با حکایات مربوط به تاریخ صدر اسلام عوض کرد. شعارهای رهبر انقلاب اسلامی آیت‌الله خمینی جایگزین شعارهای عقیدتی و اخلاقی شاهنامه گردید. از جمله آن که در صفحه‌ی نخست کتاب‌ها، شعار «تعلیم و تربیت عبادت است» به جای «توانا بود هر که دانا بود» نشست. این چنین بود که شعارهای قبلی که در ارتباط با گذشته‌ی پرافتخار و با عظمت ایران قبل از اسلام بود، جای خود را به شعارهای اسلامی و آموزه‌های شیعه داد.

علی‌رغم بی‌مهری‌هایی که در سال‌های اول انقلاب به فردوسی اینک دوباره اندیشه و شخصیت آن حکیم بزرگ مطرح گردیده است. این بار فردوسی به‌عنوان احیاءکننده‌ی هویت ملی و نگهدارنده‌ی ایران فارسی مورد توجه قرار گرفته است. در سال ۱۹۹۰ یونسکو با اعلام این سال به‌عنوان سال فردوسی، کنگره‌ها و جشن‌های متعددی در بزرگداشت اندیشه و شخصیت وی برگزار کرد. امروزه تطابق میان ایرانی بودن و اسلامی بودن و احیای هویت ملی و مذهبی ایرانیان چندان دور از واقع نیست. براساس تحقیق «دیک دیویس» در شاهنامه، براساس تفالوتی مشاهده نمی‌شود. دیویس معتقد است آن ایرانی که در شاهنامه به بیان شکوه و اقتدار سلطنت سلسله‌های شاهنشاهی می‌پردازد، در واقع یک نوع انتقاد غیرمستقیم از شاهان است. به‌عبارت دیگر، حماسه‌ی فردوسی به انتقاد از حکومت مستبدانه شاهانه پرداخته است.

آخرین جنبه‌ی که باید مدنظر داشت رابطه‌ی میان تنگنای عقیدتی عصر حاضر و جامعه‌ی ملی ایرانی است که پس از انقلاب اسلامی پدید آمده است. برای ایرانیانی که در اروپا و امریکا به‌سیر می‌برند، معنای شاهنامه بسیار بیش‌تر از حماسه‌ی ملی و هویت فرهنگی است. آنان افرادی هستند که هنوز هم بر این باورند که حماسه‌ی ملی و هویت فرهنگی ایرانیان، بر هویت اسلامی و شیعی آنان غالب است. در این زمینه یک متخصص ادبیات عامیانه‌ی ایرانی در آلمان که پیرامون سنت جامعه‌ی ایرانیان مقیم آلمان انجام دادیم معتقد است: حکایات موجود در شاهنامه مروری بر تجربیات روزانه‌ی اشخاص ایرانی در هامبورگ است. این ویژگی درباره‌ی جمعیت ایرانی مقیم لوس‌آنجلس نیز صادق است. به‌عبارت دیگر، قلب این افراد سعی داشته‌اند تا حماسه‌های کهن خود را با اعتبار تاریخی و اجتماعی محیط کنونی مطابق سازند و در انگاره‌ها و رفتارهای خود تحت‌تاثیر قهرمانان حماسه‌ی می‌یابند.

روی هم رفته تضاد میان هویت مذهبی و ملی ایرانیان موضوعی است که در شاهنامه مورد تاکید قرار گرفته است. این تضاد ناشی از ارتباط

حوادث تاریخی و پیامدهای آن است. به عبارت دیگر، تضاد میان هویت ملی و منتهی به عنوان یک تضاد اساسی در ایران در نظر گرفته می‌شود که در اشعار فردوسی و در شاهنامه به اوج خود رسیده است. نکته‌ی مهم دیگری که در شاهنامه می‌توان یافت، طرح اندیشه و اعتبار بخشیدن به اندیشه‌هاست که آن را می‌توان به ابزارسازی عقیدتی تعبیر کرد. به طوری که یک حماسه بخشی از میراث مشترکی شده که طی قرن‌ها به ارث رسیده است. در این زمینه هرگونه تلاشی در جهت احیای حماسه‌ی ملی ایرانی معتبر و موق است و ریشه در سنت‌های مردمی ایران و تاریخ ادبی ایرانیان در هر دو زمینه‌ی شفاهی و نوشتاری دارد.

نکته‌ی مهم در باب فردوسی آن است که وی در کسب دانش بسیار جدی بوده و از داستان‌های کهن، تاریخ اسلام، تاریخ گذشته‌ی ایران، ادب فارسی و عربی، اخلاق غور کرده است. شاید این که وی مدت‌ها به دنبال شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده، نشان‌دهنده‌ی دغدغه‌ی او به تلویح شناسنامه‌ی فرهنگ ایرانی بوده است. او در مدت زمان نزدیک به سی سال تمام عمر گران‌بهای خویش را بر سر این کار نهاد و در سر پیری در قحط و تنگدستی به خلق تاستان‌های بلند خود پرداخت و چنان که خواندیم به دنبال پشتیبان برآمد و گمان برد که محمود غزنوی که به شعر دوستی و شاعرپروری آوازه یافته او را حمایت خواهد کرد. ولی برخورد پادشاه غزنه به گفته‌ی مولف تاریخ سیستان: «شاهنامه خود هیچ نیست مگر نگلیت رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست». او را سخت آزرده‌خاطر کرد.

می‌توان گفت که فردوسی به دو عنصر ملیت و اسلامیت توجه داشته است. از یک طرف آموزه‌های انسانی تشیع را در اندیشه و رفتار پهلوانان جای داده و از سوی دیگر داستان‌های کهن ایران باستان را زنده کرده است. این کتاب سند ارزشمند فرهنگ و تمدن ایران است. شاهنامه گنجینه‌ی عظیم واژگان فارسی سره و دنیای تاریخی قوم ایرانی است.

در شاهنامه، نام‌های جغرافیایی، اعلام، آلات موسیقی، اشخاص و موضوعات گوناگون بسیار گنجانیده شده و فردوسی با نامگذاری خود توانسته اسامی سرزمین‌ها، شهرها، رودها و کوه‌های ایران باستان را زنده کند و هزاران نام، نشان، نماد و حادثه را در ذهن ایرانیان بنشانند. انسان ایرانی با خواندن شاهنامه، هم از داستان‌ها، قهرمانان، سرزمین، دلاوری‌ها، شکست‌ها، مقاومت‌ها و پیروزی‌ها مطلع می‌شود و هم هویت خود را از سایر اقوام و ملل باز می‌شناسد. مطالعه‌ی دنیای شاهنامه به ما آگاهی‌های ارزشمندی درباره‌ی مکان‌ها، آداب معاشرت ایرانیان، حوادث، آیین‌ها، مناسک، اخلاق، ارزش‌ها، دغدغه‌ها، دلهره‌ها، نیکی‌ها و پلشتی‌های عصر باستان و نیز حجم عظیم واژگان و معنا در ذهن توانای حکیم طوس به دست می‌دهد.

این نام‌ها اساس بسیاری از شخصیت‌های ملی و تاریخی ایران است. همین نام‌ها براساس ارزش‌گذاری فردوسی، الگو و هنجار مردمان در طول قرون و اعصار شده و ایرانیان، انسان‌های خوب و بد را براساس تقسیم‌بندی فردوسی ارزیابی می‌کنند.

در شاهنامه، حماسه‌ها صورتی داستانی دارند و حکیم طوس در حماسه‌ی خود نبردها و قهرمانی‌های پهلوانان را مجسم می‌کند. شاهنامه بیان روح ایرانی‌ست و بیانگر مقاومت ایرانیان بر ضد اهریمنان و انیرانیان است.

ایرانیان از طریق شاهنامه با مجموعه‌ی از افسانه‌ها، روایات، شخصیت‌ها و قهرمانان به عنوان پادشاهان، شاهزادگان و پهلوانان



شاهنامه و هویت ایرانی

اساطیری و حماسی ایران آشنا می‌شوند. این آشنایی باعث شده تا در ذهن و ضمیر آنان به این شخصیت‌ها علاقه و دلبستگی پیدا شود و آنان خاطره رفتار، دلاوری‌ها و سرگذشت آنان را با خود هم پیوند دانسته و از اسامی آنان برای نامیدن فرزندان خود استفاده کنند. نام‌هایی چون: کیومرث، هوشنگ، جمشید، فریدون، ایرج، منوچهر، شیراز، خسرو، رستم، طهمورث، سولابه، رودابه، سیلوش، توس، بهرام و رواج آن در بین ایرانیان نشانگر آشنایی آنان با داستان‌های این قهرمانان و انسان‌های اسطوره‌ی است. یعنی حماسه‌ی حکیم طوس به ایرانیان هویت بخشیده است و هویت آنان از این نام‌ها و نشان‌ها آشکار است. پس، می‌توان گفت که هویت ملی ایرانیان در تمام ادوار گذشته تحت‌تاثیر داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی بوده است و اسامی افراد حماسه‌ها و داستان‌های آن‌ها بخشی از هویت ایرانی‌ست.

افزون بر این، داستان‌های شاهنامه توانسته است بین ایرانیان بستگی نژادی، قومی، زبانی و عاطفی ایجاد کند. هم‌چنان تاثیر شاهنامه در استمرار و حفظ زبان فارسی به‌عنوان مهم‌ترین عنصر هویت ایرانی هم بسیار چشم‌گیر است. از سوی دیگر، شاهنامه جغرافیای ایران را نیز به‌گونه‌ی ترسیم می‌کند که آموزه‌های آرمان‌شهری آن جذاب و قابل احترام است و مستقیم و غیرمستقیم به تقویت هویت ایرانی مدد می‌رساند. شاهنامه در تقویت زبان، روح، اسطوره و تاریخ مشترک ایرانیان بسیار توانمند بوده و هست و توانسته با این عناصر استمرار و تلاوم تاریخی خود را حفظ نماید.

نباید از یاد برد که شاهنامه نه تنها به تقویت و استمرار هویت ایرانی کمک کرده بلکه در احیای تاریخ اسطوره‌ی ایرانیان نیز سخت کوشیده است. پس می‌توان گفت که ادبیات فارسی، عنصر اساسی هویت ایرانی است و شاهنامه در محور و کانون آن قرار دارد. (با تشکر از دکتر کیومرث امیری) ■